



مریم راهی

در دلش دریای بیدار

این جا بی عدالتی می میرد و عدل علی دنبال می شود. این جا که این جمع درس می آموزند طفل اسلام جان می گیرد. این جا بازار معرفت است و بهای آن بسیار گران. هر چه این جا می شنوی علم پیامبر است، حدیث است، روایت است، حرف از قدرت خدا و تطهیر فرستادگان اوست. هر که به اوج می اندیشد در این نقطه به انتظار پرواز می نشیند.

رهبر این جمع، محمداً باقر است فرزند سجاد، زیباترین روح پرستنده. سجادی که بازمانده عاشورا بود و پیامش را جاودان ساخت. اکنون فرزندش محمداً باقر، شمشیری از عاشورا به یادگار آورده تا آن را بر قلب بی عدالتی بزند. شمشیرش علم اوست، برنده تر از هر شمشیر، آن چنان که لرزه بر اندام خلیفه می اندازد.

او شکافته علم هاست، چرا شکافنده؟ چون هیچ کس در هیچ دورانی علمش به بلندی علم او نمی رسد. باورت می شود که او از کودکی عالم بود؛ از همان روز نخست. او وارث علم و کمال نبی است به تمامی، همه را یک جا به ارث برده است. آن چه از علوم الهی، در سینه پیامبر بود، همگی در قلب محمداً باقر است و هر چه در این جمع می گوید از آن گنجینه برمی خیزد.

انگشت گزیدن ندارد. او فرزند زین العابدین است، مادرش ام عبدالله، دختر امام حسن مجتبی. از چنین پدر و مادری این فرزند، به حق است. میلادش را به خواب دید مادرش، و در بیداری او را پرورید تا به کمال رسید.

در دلش همه علم بود که می جوشید؛ دریای پهناوری که غریقی ندارد. هر که با معرفت تن بر این آب زند، به ساحل رستگاری رسیدنش حتمی است؛ اگر چه هر چه علم از این دریا برگیری باز هم چیزی هست که تازه باشد و تو ندانی.

نهراس، هر چه می خواهی از او بپرس. او بی درنگ جواب می دهد و بر تمام مشکلات دریچه ای روشن می گشاید. از زمانی که خردسال بود تا به همین امروز که امام است و وصی مردم. تا نبینی، باورش دشوار است. دل را به دریایش بزن. به این خاطر است که این جمع نباید فرد شود. اگر آن روز، محمداً باقر که درود خدا بر او باد این جمع را گرد هم نمی آورد و هدایتش نمی کرد، امروز اسلام در گوشه ای در حال جان دادن بود. اگر با علمش، عالم نمی پرورد و مردم را آگاهی نمی داد امروز تشنگانی بودیم که به دنبال سرباب می دویدیم. ستایش خدای را که او را برگزید تا هادی ما باشد.

نگاهش کن، به رنگ عاشورا است. از کربلا می آید ولی نه، به سمت کوفه نمی رود، ساکن مدینه است. سال هاست که در همین شهر زندگی می کند. در همین مسجد سال هاست که نماز می گزارد، و سال هاست که در همین مکتب استادی می کند. شاگرد هم دارد؟ یکی دو تن؟ ده نفر؟ نه بیش از صدها شاگرد را از قطره به دریا رسانده است ولی نه با خیال آسوده. مدینه خلیفه ای دارد؛ کسی که همه از او می ترسند جز یکی. همه از دیدن او در میان خلق، وحشت دارند جز یکی. همه در فکر فرارند جز یکی، که همیشه می ماند و سخن می گوید.

رسم مدینه این گونه است که وقتی روز بالا می آید جمعی گرد هم می آیند، به دورهم حلقه می زنند و همان یک نفر سخن می گوید. می پرسی از چه؟ از خدا، از پیامبر خدا، از دین خدا، از تمام خوبی ها و بدی های عالم. برخی هستند که گاهی پنهانی چیزی بر کاغذ می نگارند.

می دانی چرا پنهانی؟ جوابش همان چهره ستگر خلیفه است، نگاهش کن. خلیفه، جاسوس می زاید و برای همه جاسوس ها مادری می کند. هوای این شهر طوری است که جاسوس ها به راحتی در آن نفس می کشند و آتش هم به آن ها می سازد. هر گوشه شهر جاسوسی بیدار است و می تواند به اشاره ای خواب را از چشم بیداران بگیرد و جمع ها را کمتر از فرد کند.

می پرسی مگر فرد چه ایرادی دارد؟ لایب نمی دانی این جا کجاست. لایب نمی دانی این جمع برای چه جمع شده است. لایب نمی دانی رهبر این جمع کیست.

این جا مدینه است، بار دوم است که می گویم. شهری است این شهر که به چنگال جباران، اسیر گشته است و برای آزادی خود لحظه شماری می کند و آزادی اش تنها با وجود این جمع میسر می شود.

این جمع - الهی که جاوید باشد - برای این است که گردی از چهره اسلام بزدايد، غم را از دل تسلیم شدگان دور کند و مکتبی را پایه گذارد که از قلب دین خدا باشد. این جا در این جمع بی آرایش و ساده، محبت است که داد و ستد می شود. هر که بخواهد بدان راه یابد باید دل بشوید، یک رنگ شود، چشم از رنگ دنیا بگیرد ولی روی از امید خدا بر ندارد.



فاطمه مرادی

تولید اصل

● امام صادق علیه السلام به زنی که قصد ترک ازدواج داشت، فرمودند:

«از این تصمیم منصرف شو. اگر ترک ازدواج فضیلت داشت، فاطمه علیها السلام به این کار سزاوارتر بود، هیچ کس از لحاظ فضیلت، بالاتر از او نیست.»

● این تصمیمی که گرفتی، خیلی عجولانه است.

شاید اگر فاطمه علیها السلام می خواست، می توانست.

- سرت رو بالا بگیر و همه چیز رو ببین، این دنیای رنگارنگ رو...

و چگونه دل خداوند را می شناسی.

- سه روز توبه و استغفار کردی و کنار همه عهد و پیمانها، اینو خواستی...

و علی علیه السلام برای او افریده شد.

- بعضی ها می گن، بعضی تصمیم ها رو بعد از اعتکاف خوب می شه عملی کرد، تو هم می گی...

مبادا که فاطمه علیها السلام تنها بماند، خدا نمی خواست.

- برای چند روز گوشه عزلت گرفتن، تنهایی خیلی هم خوبه اما برای همیشه، زندونه...

نه اینکه مجبور باشی که بهتر بود.

- وقتی صبور نباشی، همه ازت می پرسن. این دریای عظیم فضل رو به فزونی گذاشت.

- مکه نمی خواستی به همه چیز برسی اونم بی مزاحمت زندگی مشترک؟

زرق تر شد و حسن علیه السلام به دنیا آمد، به اوج کمال رسید و حسین علیه السلام زاده شد.

- هنوز غروب به روز تنهاییت نشده، تو فکر رفتی!

فاطمه علیها السلام به هر کار با فضیلت، شایسته تر است.

- نگو من کجا، اونجا کجا! واسه من چاره همین، توی این دوره و زمونه.

اگر بهتر بود، کار بهترین ها بود!

● روضه المتقین، ج ۴، ص ۲۶۵.